بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 30 فروردین 1396.

خب یک سری بحث هایی دیروز بعضی هایش نیاز به تجدید نظرهایی داشت و باید اصلاح کنیم که عرض می کنم. یکی بحثی که در جلسه قبل در مورد عبارت مرحوم سید مرتضی آورده بودم که ایشان مناقضه در کلام فضل بن شاذان قائل شده است و اینها که می گفتیم مناقضه نیست من یک اشتباهی کردم. مرحوم علامه حلی در تحریر و مختلف به این مطلب سیّد مرتضی متعرّض شده است و دیگر خب می گوییم فتوای ما همان فتوای فضل بن شاذان هست که ابن بنت سهم بنت را می برد و بنت ابن سهم ابن را می برد، ما این را اختیار کردیم. بعد در ادامه اش می گوید

لکنه افتی فی بنت ابنٍ و ابن ابنٍ بأن للذّکر مثل حظ الانثیین فان قصد مع اتحاد ابویهما فجیّدٌ

من یک غفلتی که کردم اتحاد ابوین فرض کردم در حالی که عبارت چیز ندارد که حتما ابوین آنها یکی هستند یا دو تا هستند. اگر ظاهرش این نباشد که دو تا هستند یکی بودن از آن در نمی آید. می گوید

و لا مناقضه فیه کما الزم به

یا الزم سید مرتضی به وسیله آن فضل بن شاذان را

و ان لا توجه علیه المناقضه

چون بحث این است که اگر بنت و إبن و إبن إبن، بابا هایشان جدا باشند باباهای آنها هر کدامشان نصف می برند. سهم بابا به فرزند می رسد. بنابر این بنت و اینها باید مساوی باشند. ولی اگر بابا ها یکی باشد کل مال به پدر میرسد و از پدر که می خواهد به نوه برسد للذّکر مثل حظّ الانثیین باید باشد.

سؤال:

پاسخ: حالا می گویم یا ایشان تعبیر را بد، همین مطلبی که صاحب تحریر می گوید علّامه می گوید که اگر مرادش همین مع اتحاد ابویهما باشد این جوری تعبیر کرده است که تعبیر بدی هست و جیّدٌ. در مختلف یک جور دیگر گفته است که این غلط نسخه است یا غلط ناسخ است و یا غلط مؤلف است و ایشان می گوید لا استبعاد فی غلط القلم حیث اراد ان یکتب للذکر مثل حظ الانثی و کتب انثیین و ان الغلط من الناسخ. مختلف جلد 9 صفحه 38. علی أی تقدیر مطلبش همان مطلبی هست که علامه در تحریر فرموده است که اگر پدرهای آنها یکی باشند للذکر مثل حظ الانثیین می تواند مطرح باشد ولی اگر پدرهایشان مختلف باشند باید هر دو مساوی ببرند. این یک نکته

نکته دیگر اینکه ما دو روایت نقل کرده بودیم برای اینکه در مورد نوه و اصلا کلا بگوییم بحث للذّکر مثل حظّ الانثیین در غیر طبقه اول هم می شود مطرح کرد ولی بعد به نظرم رسید که هیچ یک از این دو تا شاهد نیست و استشهاد هایی که می کردیم اشتباه بود. حالا برگردیم یک بار دیگر در موردش صحبت کنیم

یکی از آنها 44733 بود که روایت یونس بن عبد الرحمن بود. که می گوید

کیف صار الرجل اذا مات و وُلده من القرابه سوی

این ولده من القرابه سوی را ما یک موقعی به عنوان تقیید می گیریم کأنه وُلده یک معنای عامی است این می خواهد تقیید کند می گوید که فرزندانی را می دهیم که از جهت خویشاوندی در یک درجه باشند. آن من القرابه سوی در مقام تقیید وُلد باشد. اگر این باشد همان بحثی بود که ما دیروز مطرح می کردیم. ولی روایت ظهور در این معنا ندارد.ممکن است ولده من القرابه سوی همان فرزندان مستقیم را می خواهد بگوید ولی مقدمه است برای اینکه فرزندانش که از جهت خویشاوندی در یک درجه تساوی قرار دارند چطور شده است که پسر دو برابر دختر ارث می برد؟ اگر اختلاف رتبه یا اختلاف قرب به میت داشتند بگوییم آن که نزدیکتر است بیشتر دهیم و آن که دورتر است کمتر دهیم خب یک حرفی. با وجود وحدت میزان قرب اینها با میّت چطور شده است که، یعنی آن مقدمه است برای این سؤال بعدی که ترث النساء، کیف صار الرجل اذا مات و وُلده من القرابه سواء ترث النساء نصف میراث الرجال و هنّ اضعف من الرجال و اقلّ حیلهً. مراد همین وُلد مباشر باشد. ولی ولد مباشر با اینکه درجه شان با میت یکی هست، چطور شده است که مرد ها دو برابر زن ها می برند در حالی که به طور طبیعی زن ها ضعیف تر هستند و توانایی آنها در کسب مال پایین تر است به طور طبیعی باید شارع نسبت به آنها بیشتر ارفاق کند. بعد پاسخ می دهد که لان الله عز و جل فضّل الرجال علی النساء بدرجه تا آخر آن عبارت روایت. بنابرا ینا ین عبارت استفاده از آن نمی شود که مراد قسم خاصی از ولد را خواسته است بگوید و مراد از ولد هم معنای عام هست. این یک روایت بود. روایت دیگر روایت 44990 همان سلمه بن محرز که می گفت للذکر مثل حظ الانثیین را پیاده کرده است.

و قال فابن عمٍّ و ابن خالهٍ قال للذکر مثل حظّ الانثیین. خب اینجا ما این احتمال را جلسه قبل مطرح کردیم که این ناظر به چیست؟ این للذّکر مثل حظّ الانثیین ناظر این است که آن عمّ و خاله ذکر مراد عمّ است و خاله مراد انثیین هست؟ این است مراد؟ یا مراد این نیست؟ این بحث اینکه مراد از ذکر و انثی کیست؟ ما یک احتمال مطرح می کردیم که مراد از ذکر عمّ است و مراد از انثی خاله است. یک احتمال دیگر مطرح می کردیم که نه، ابن را به معنای اعم گرفته شده است یا از باب مثال گرفته شده است اصلا مراد در مورد خود ابن هست این چیز. آن احتمال اول را می خواستیم بگوییم که این که عم و خاله اینجا عمّ دو برابر خاله ارث می برد نه به خاطر قانون للذّکر مثل حظّ الانثیین هست. به خاطر این است که عمو نصیب پدر را می برد و پدر نصیبش دو سوم است و خاله نصیب مادر را می برد نصیب مادر یک سوم هست. بنابر این اگر جای این عمّ، عمه هم بود و به جای خاله خال هم بود حکم همین بود. ذکر و انثی بودن در این حکم دخالت ندارد که در اینجا تعبیر کرده است للذّکر مثل حظّ الانثیین. بنابر این چطوری اینجا تطبیق داده است ما خواستیم آن جور عبارت را معنا کنیم. خب من یک احتمال دیگری اینجا می خواهم بدهم یک احتمال ثالثی که فکر می کنم این احتمال ثالث روشن تر باشد از هر دو احتمالی که قبلا مطرح میکردیم. آن این است که مراد از للذّکر مثل حظّ الانثیین مراد از ذکر پدر است و مراد از انثی مادر است. یعنی می خواهد بگوید که سهم پدر دو برابر سهم مادر است در نتیجه عمو که سهم پدر را می برد، دو برابر می برد و خاله که سهم مادر را می برد یک برابر می برد. مراد خود عمو و خاله نیست. اگر این جوری معنا کنیم تطبیق للذّکر مثل حظّ الانثیین را می شود تطبیق داد. با این بیان که درست است که مادر فرض بر است و یک سوم به مادر می رسد و به پدر دو سوم می رسد قرابت بر است. ولی چرا اصلا یعنی سهم الارث حالا منهای بحث قرابت بر بردن و فرض بر بردن. چرا شارع مقدس در این فرض سهم مادر را یک سوم قرار داده است و سهم پدر را دو سوم؟ اصل این مطلب به خاطر اینکه للذّکر مثل حظّ الانثیین. البته به دلیل نحوه ارثی که خداوند تعیین کرده است یعنی اصل اولی این بوده است که پدر دو برابر مادر ببرد این قاعده اولیه، شارع اگر در جایی یک مانعی از این قاعده وجود داشت، سهم پدر را کم کرده است یا گاهی اوقات سهم پدر را زیاد کرده است. یعنی اصل اولیه این است که پدر دو برابر مادر ببرد. ولی اگر علاوه بر پدر و مادر، زوج یا زوجه ای هم اینجا بود. اینجا زوج و زوجه می آیند و از سهم پدر کم می کنند چون اینجا پدر قرابت بر است و سهم مادر که یک سوم هست سر جای خودش هست سهم زوج یا زوجه ای که یک دوم یا یک چهارم هست چون فرض این است که فرزند ندارد، به او داده می شود و بقیه به پدر داده می شود. یعنی سهم اولیه ای که اینجا تعیین شده است دو به یک بوده است. ولی همین سهم اولیه گاهی اوقات به خاطر اینکه کسی دیگر داخل شده است ممکن است کم شود. للذّکر مثل حظّ الانثیین اشاره به آن سهم اقتضائی دارد چون اینجا زوج و زوجه وجود ندارد آن اقتضا به فعلیت هم رسیده است. مانعی ندارد که ما بگویم که علّتی که پدر دو برابر مادر برده است به خاطر قانون للذّکر مثل حظّ الانثیین است. حالا این نکته را هم توجه فرمایید مفروض کلام در اینجا این باید باشد که مادر حاجب ندارد. اینکه باید مفروض باشد علی أی تقدیر. هر جور بخواهیم معنا کنیم باید مادر را بدون حاجب فرض کنیم. یعنی چه آن جوری که آقایان معمولا معنا کرده اند که مراد از مذکّر را عمو و مراد از مؤنّث را خاله گرفته اند فرضش را باید فرض بدون حاجب بگیریم چون اگر با حاجب باشیم سهم مادر می شود یک ششم و سهم حالا اصلا اینجا ببینیم،

سؤال:

پاسخ: اصلا حتما نباید حاجب داشته باشد چون اگر داشته باشد به طبقه سوم نمی رسد. اینکه به ابن عمّ و اینها رسیده است پیدا است که حاجب نداشته است. بنابر این مفروض حاجب نداشتن است. این از یک طرف و از طرف دیگر فرض این است که زوج و زوجه ای هم وجود ندارد. در این فرض چرا خدا برای پدرد و برابر مادر قرار داده است؟ همان نکته ای که پدر به دلیل اینکه فضل الله الرجال علی النساء همان تعلیلی در روایت یونس بن عبد الرحمن گفته است همان تعلیل هم در مورد مادر و پدر هم هست. بله اگر زوج و زوجه ای وارد می شدند آن یک نکته خارجی هست که شارع مقدس از زوج و زوجه از سهم پدری کم کرده است و سهم مادر را سر جای خودش باقی گذاشته است

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که در میان سهمی که به اعتبار خویشاوندی قرار داده است سهم اقتضائی پدر، سهم اقتضائی نه سهم بالفعل

سؤال:

پاسخ: درست است عیب ندارد و اشکال ندارد. یک جنبه اقتضائی دارد بحث من این است که چرا تعبیر للذّکر مثل حظّ الانثیین تعبیر کرده است؟ لغویت تعبیر پیش می آید. چرا تغییر تعبیر داده است. این تغییر تعبیر همین که اقتضائا سهم پدر دو برابر سهم مادر است کفایت می کند. بحث این بود که تغییر تعبیر چیز دیگری بیاورند هیچ دخالت ندارد آن لغو است. اشکال ما این بود که به جای اینکه بگویند که عمو دو برابر خاله می برد، للذّکر مثل حظّ الانثیین به کار ببرند چیزی که به هیچ وجه دخالت ندارد. این تعبیر تعبیر حسنی نیست. اشکال ما این بود به خاطر همین ما داشتیم زور می زدیم که ابن و امثالا ینها را معنای اعم بگیریم آنها تأویلات زور زدن ها بود اینکه رفقا تحمل نمی کردند واقعش این بود که خودمان هم می دانستیم که این معنا، یک معنای تکلّف آمیزی است ولی می گفتیم که این معنای تکلّف آمیز چاره ای نداریم. تکلّفی که در این معنا هست از تکلّفی که تغییر اسلوب کلام بدون هیچ موجّهی اسلوب کلام را تغییر داده باشند و هیچ وجهی هم نداشته باشد. این اصلا صلاحیت ندارد. آنکه ابن را به معنای اعم بگیریم یا ابن را از باب مثال برای مطلق ولد بگیریم و امثال اینها آن با تکلف می شود معنا کرد. معنا متکلّفانه ای است ولی معنا است. آن یکی می گفتیم که اصلا معنا نیست.

سؤال:

پاسخ: نه من عرضم این است که عرض کنم خدمت شما اگر به خصوص مراد از این عمّ و خاله را یعنی ذکر و انثی را پدر و مادر بگیریم این توجیهش متکلّفانه نیست. یعنی مشکل این بود للذّکر یعنی برای پدر که سهمش را عمو می برد و از عمو به فرزند می رسد. یعنی للذّکر مراد آن کسی که اول سلسله هست. برای پدر دو برابر مادر هست. یعنی پدر دو سوم می برد و مادر یک سوم می برد آن دو سوم پدر به عمو می رسد و از عمو به فرزند می رسد. مادر یک سوم می برد و یک سوم آن به خاله و از خاله به ابن می رسد. یعنی اشاره به ان کسی که اولا و بالذات این سهم را می برد کرده باشد. این هشچ مشکلی ندارد.

اینکه مراد از ذکر عمو و مراد از انثی خاله هست دو جا دیدم که آقایان این جور معنا کرده اند. یکی مرحوم نراقی در مستند هست و یکی آقای روحانی در فقه الصادق ایشان هم دارد. احتمالا ایشان هم به تبعیّت مرحوم نراقی در مستند این مطلب را فرموده اند. اینها در واقع گفته اند که مراد از ذکر آن کسی نیست که سؤال از او است. چون سؤال از ابن العم و ابن الخاله است. این است که هر دو آنها مذکّر هستند پس مؤنث کیست؟ ما یک جور تعبیر می کردیم که می گفتیم که مراد از ابن یک معنای جامعی است جنس هم هست و یک نفر نیست متعدد هست چند جور تکلّف داشتیم مرتکب می شدیم اولا ابن را از باب مثال برای مطلق ولد می گرفتیم. آن هم نه یک دانه و متعدد فرض می کردیم تا للذّکر مثل حظّ الانثیین خب آن خیلی تکلّف آمیز بود. ایشان آمده اند و ذکر را عمّ گرفته اند به اعتبار اینکه فرزند سهمیه عم را می برند. انثی را خاله گرفته اند به اعتبار اینکه فرزند سهمیه مادر خود را می گیرد. من عرضم این است که آن وسط را در نظر بگیرید. کسی که اول سند است

سؤال:

پاسخ: ولو ذکر نشده است ولی می خواهد بگوید که شما به اولین مذکری که قرار است این سهم الارث به او تقسیم شود.

سؤال:

پاسخ: نه بحث سر این است که چرا عمو را به کار بردید؟ مذکّر بودن عمو خصوصیت ندارد. عمه هم بود همین جور بود. خاله هم خال بود همین جور بود. شما بگویید عمو به اعتبار اینکه سهم پدر را می برد در نظر گرفته شده است.

سؤال:

پاسخ: چرا دو برابر می برد؟ نه بحث این است که تعبیر را عوض کرده است. یک موقعی تغییر اسلوب دال بر علت حکم ولو علت اقتضائی باشد اشکال ندارد. اشکال من این بود که به جای اینکه بگوید عمو دو برابر خاله ببرد گفته است که مذکّره دو برابر مؤنّثه ببرد. در حالی که مذکّر بودنش دخالت ندارد. مذکّر بودن آن پدره دخالت دارد.

سؤال:

پاسخ: در حالی که قطعا اینجور نیست. یک تعبیر کنیم و تعبیر را تغییر دهیم و مطلب ایهام خلاف مقصود هم داشته باشد. چیزی که هیچ دخالت ندارد و ایهام خلاف مقصود هم هست آن را انجام دهیم. این خیلی زور دارد. اینکه داشتیم تکلّفات را انجام می دادیم به خاطر اینکه واقعا عمو و خاله را نمی شود تفسیری که کردند بکنیم. ولی عرض کردم یک معنای دیگری که آن معنا روشن تر است. بگوییم کسی که اول سلسله هست که عبارت باشد از چه کسی؟ پدر ومادر می گوید که آن پدره دو سوم می برد و مادره یک سوم می برد. اینجا للذّکر مثل حظّ الانثیین درست است چون اقتضائا پدر دو برابر مادر می برد. البته اقتضائی هست که بالأخره به اصطلاح

سؤال:

پاسخ: عیب ندارد من هم همان را می گفتم که خواسته است تفضلا دایره را امام علیه السلام صورت های دیگری را بیان کند. آن جوری می خواستیم تأویل کنیم ولی به نظرم اینکه ما بگوییم خود این صورت مسئله را خواسته است مطرح کند ولی به اعتبار اینکه ابن عمّ سهم عمو و عمو سهم پدر را می برد و ابن خاله سهم خاله و خاله سهم مادر را می برد، آن اولین کسی که سهم الارث به او می رسد را ملاحظه کرده است.

علی أی تقدیر این روایت آن جوری که ما می خواستیم استظهار کنیم که ناظر به آن استظهارش سخت است. به هر حالا ین احتمال استظهار هم نکنیم مجرد این احتمالی که ما می دهیم. آن معنایی که در مستند مرحوم نراقی هست این معنا محتمل نیست. این مردد بین این است که امام علیه السلام خواسته اند صورت مسئله دیگر را بیان کنند یا اول سلسله را که پدر و مادر هست را ملاحظه کرده اند. نتیجه بحث این است که آن استشهادی که ما می کردیم ناتمام است. احتمال آن هم کافی است برای اینکه آن استشهاد ما ناتمام باشد. بلکه این در واقع تنها چیزی را که دلالت می کند همین هست که کسی که کلّ ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرّب به هست. خب این است که روایت دیگر داریم نیاز به این نبود. کلّ ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرب به علی أی تقدیر این از آن استفاده می شود. خب این چیز جدیدی نیست که به این روایت بخواهیم تمسک کنیم. این است که از این روایت بنابر این چیزی در نمی آید که به درد آن بحث ما بخورد. خب این هم دو نکته. البته در مورد عمه و عم یک وجه دیگری آقای قمی در مبانی مرعاج الصالحین گفته اند آن را بعد از یک بحثی دنبال می کنم و در موردش صحبت می کنیم چون امروز نمی رسیم.

عرض کردم که خلاصه عرض ما این بود که اینکه نحوه تقسیم ارث به این است که هر کسی را در واسطه هایش را در نظر می گیریم اول کأنه فرض می کنیم که میّت آن واسطه اولیه را دارد آن را به او می دهیم. از آن واسطه اولیه به آن واسطه بعدی به آن نحوی که اگر واسطه اولی خودش مرده بود به ورثه تقسیم می کردیم تقسیم می کردیم. یعنی در همین مسئله فرض کنید عموزادگان و عمه زادگان، اول مال را بین پدر و مادر تقسیم می کنیم و از پدر به عمو و عمه یا دایی و خاله منتقل می کنیم همان جوری که قوانین ارثی که به برادر می رسد که اگر برادران پدری بودند للذکر مثل حظ الانثیین هست و اگر اخوّت مادری باشد اخوه و اخوات صیان هست آن جوری تقسیم می کنیم. بعد که تقسیم شد از آنها به فرزندانشان طبق قانون یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین این جوری تقسیم می کنیم. که ما می گفتیم که این قانون که به عنوان یک قانون مهم در باب ارث در کلمات فقها به عنوان یک قانون مسلم در کلام بسیاری از فقها مفروض گرفته شده است این اقتضای اطلاق مقامی قانون ارث دارد. یک چیزهایی شبیه این در بعضی از مورد های دیگر است آن این است که در باب وصیّت یک روایتی ما داریم آن روایت این است خود روایت را من دقیقا بخوانم من. جلد 24 حدیث 35463.

عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن محبوب که ما هر دو سندش را صحیح می دانیم. یک سند دیگری دارد الحسن بن سماعه عن الحسن بن محبوب عن علی بن راب که در تهذیب است که حسن بن سماعه است که موثقه است. یک سند سومی در فقیه دارد که صحیحه است. روایت دو سه تا سند دارد حد اقل دو تا از سند ها صحیحه یا حسنه است. سند حسن بن سماعه هم موثقه است.

عن علی بن رئاب عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام فی رجلٍ أوصی بثلث ماله فی اعمامه و اخواله. فقال لأعمامه الثلثان و لاخواله الثلث.

عموها دو سوم می برند و خاله ها یک سوم. دایی ها معذرت می خواهم. صحبت سر این است که وجه این چیست. این را مرحوم شیخ در نهایه به آن فتوا داده است. و مرحوم محقق حلی در شرایع گفته است که روایتی در این مطلب وارد شده است که مطروح است و امثال اینها. من تعجب کردم که مطروح است یعنی چه. شیخ طوسی که در نهایه که کتاب مهم فتوایی شیعه بوده است اصلا کتابی بوده است که کتاب کلاسیک و مرجع طایفه بوده است به این فتوا داده است بعد ایشان تعبیر مطروحٌ تعبیر می کند این چه وجهی دارد. آن بعضی ها دیده ام الآن یادم رفته است که بعضی از فقها هم به محقق گفته اند که تعجب است که ایشان با وجود فتوا دادن به نظرم ابن برّاج هم بعضی جاها فتوا داده است حالا آن را یادم رفته است غیر از شیخ طوسی در نهایه افراد دیگری هم به این روایت فتوا داده اند چطوری شده است که اینگونه مشی کرده است؟ این خودش یک بحثی شده است که بالاخره به این روایت می شود فتوا داد. بعضی ها گفته اند که اعراض مشهور شده است از آن بنابر این از حجیت ثاقت شده است. بعضی ها گفته اند که نه اعراض مشهور آقای قمّی در مبانی منهاج الصالحین گفته اند که آقای خویی که اعراض مشهور را مضرّ نمی دانند باید به این روایت عمل کنند. به نظرم از قدیم یادم هست در منهاج الصالحین آقای اقا سید سعید حکیم دیدم که به این فتوا داده بود. خلاصه یک مطلبی هست که در این روایت وجود دارد. ولی یک قضیه ای اینجا وجود دارد آن این است که اساس خیلی فی نفسه مستبعد نیست که کسی گفته است به عموها و دایی های من این را بدهید بگوییم که شارع مقدس اینجا آیا تعیین کرده است اراده خود آن شخص را یک جور است. یکی ممکن است بگوییم که هیچی اراده نداشته است و شارع مقدس گفته است که تو اراده کرده ای که دو سوم به عموها بدهی. این شکلی که نیست. یا نه با وجود اینکه آن اراده کرده است، شارع مقدس یک حکم تعبدی داده است که من حالا که تو وصیت کردی بر خلاف اراده تو می گویم که به عموها دو سوم بدهید و به دایی ها یک سوم. اینها همه اینها یک نوع استقراباتی هست اصل قضیه ای که فقها در فتوا دادن به این روایت دچار گیر شده اند و دغدغه خاطر پیدا کردند این است که خود حکمی که در این روایت هست بسیار خلاف ارتکاز عقلایی است و امثال اینها. من میخواهم این را بگویم که بعضی ها آمده اند این روایت را حمل کرده اند که روایت محمول بر جایی هست که مراد متکلم بر اعمامه و اخواله علی کتاب الله باشد. گفته اند که آنجا ما همین دو سوم و یک سوم را می پذیریم. من برای توضیح این مطلبی که بعضی از آقایان گفته اند می خواهم یک نکته ای را بگویم. در بحث وصیت یک سری روایت های بسیار زیادی وجود دارد در مورد وصای المبهمه. یک بابی داریم به نام وصای المبهمه که فقط آدرسش را می دهم جلد 24 صفحه 294 تا 304. شاید بیست سی تا روایت داشته باشیم. می گوید که مراد از جزء،

رجلٌ اوصی بجزء ماله

می گوید که یک دهم است.

سألت ابا عبد الله علیه السلام رجل اوصی بجزء ماله قال جزءٌ من عشره. قال الله عز و جل ثم اجعل علی کل جبل منهنّ جزئا. و کانت الجبال عشرا.

از راویان مختلف، ابان بن تغلب هست علی بن اسباط نقل کرده است. معاویه بن عمار نقل کرده است ابی بصیر نقل کرده است عبد الصمد بن بشیر نقل کرده است. عبد الرحمن بن سیابه نقل کرده است. عبد الله بن سنان نقل کرده است. راویان متعدد جزء را گفته اند که یک دهم است به خاطر اینکه در فلان آیه قرآن جزء یک دهم است. سهم یک هشتم است. شیء یک ششم است و امثال اینها. چندین باب از این باب ها داریم. این روایات چیست؟ چه می خواهد بگوید؟ من قبل از اینکه یک توضیحی در مورد این روایات بدهم اصلا سؤال مطرح است که چطور این جور وصایا آن زمان ها انجام می شده است؟ وصیت میکردند که چیزی به او بدهید؟ هیچ تعیین نکنند همین جوری کلی کلی؟ یک جزئی از مال من را به او بدهید؟ اصلا وصیّت مبهم کردن اینکه هیچ گونه تعیّنی موصی تعیین نکند خیلی خیلی خلاف ارتکاز عقلایی است. به نظر می رسد که در واقع اینها یک نوع اطلاق مقامی است کأنه وقتی وصیت را مبهم می گذارند و تعیین سهم نمی کنند می گویند علی کتاب الله. کأنه یک علی کتاب الله به اطلاق مقامی در این جور چیزها مقدّر است. یعنی آن جوری که از آیات قرآنی استفاده می شود. چون ببینید یک نکته ای را من عرض کنم که اصل این روایات یک مشکل دارد. اصلا این استدلال یعنی چه؟ این که چون جبال کلمه جزء در آیه قرآن، مصداقش یک دهم بوده است این آقایی که وصیت هم می کند این وصیت باید یک دهم باشد. آخه این تعلیل یعنی چه؟ این چه تعلیلی است؟ نکته جالبی که می خواهم بکنم این است که امام علیه السلام با این تعلیل بر علیه عامه استدلال کرده است. یعنی یک چیزی هست که آن موقع پذیرفته شدنی بوده است. و الا این چه شکلی بوده است که پذیرفتنی شده است؟ من می خواهم بگویم که آنجا یک ذهنیت خاصی حاکم است. حالا این بحث اوصی بثلث ماله، شبیه این در بعضی از چیزهای دیگر هم هست. حالا الآن دیگر وقت گذشته است من شنبه این بحث را تکمیل میکنم. عرض من این است که این بحث یک نوع اطلاق مقامی ای بوده است که در آن زمان بوده است و الآن نیست. این قضایا، قضایای حقیقیه نیست. جزء علی ما کتاب الله.

سؤال:

پاسخ: جزء به ان نحوی که علی ما یستفاد فی کتاب الله. سهم علی ما فی کتاب الله. این عمه و اخوال هم کسانی که گفته اند مراد سائل علی کتاب الله هست مطلب بی ربطی نیست. بعضی از فقها این روایت را حمل کرده اند به علی کتاب الله. می خواهم بگویم که این مطلب، مطلب بی ربطی نیست که فقها حمل کرده اند و این خیلی روشن تر است از اینکه ما بخواهیم یک تعبّد شرعی خاصی در اینجا بخواهیم کرده است. کما اینکه در مورد شیء هم همین جور است. به خاطر همین دیگر از این کتاب های اخیر هیچ از این روایات اسمی نیست. چون اینها یک قضیای خارجیه بوده است که الآن دیگر مصداق ندارد. حالا تکمیل بحث را انشاء الله من شنبه دنبال می کنم. انشاء الله یکشنبه به بعد تا آخر هفته هم تعطیل است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد